

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي علم الانسان ما لم يعلم وصلى الله
على خير خلقه محمد وصحبه وسلم اما بعد بنده ضعيف
سالك طريق تبيين فقير محمد رفيع الدين ابن محمد
ابن محمد تاج الدين نقشبندی القاري شربا وطريقه الخنفه

مذهبا والقنداري الدكني مولد معروف فيد الوكر

بموجب سوال بعض مجتهدين راغبين سلوك طريقه عليه

نقشبنديه بقيد قلم بي الو تا بهر كس سلوك كرازي

طريقه في اجماع سبتي درشته باشد بوقت ارشاد

یا انترشاد

بکار آید و این رساله مشتمل است بر مقدمه و
یک باب و فائمه لا مقدم در بیان یازده کلمات
مفطلحات مشایخ این طریقه علیه و باب در بیان
سلوک این خانواده علیه بطور حضرت سید ادم بنوای
قدس سره و فائمه در بیان بعضی اعمال مشایخ این سلسله
علیه امید که این رساله حجامه مرقوم گشته اگر خطایی
یا بند معاف فرموده از رعایتی خیر توجه فرماید و این
اتوفیق و علیه العکلاان مقدم در بیان یازده کلمات
مفطلحات مشایخ طریقه علیه نقشبندی که بنائی طریقه
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم بر این است از آن
جمله است کلمات قدسیه از عبارت حضرت خواج
محمد باقر خانی محمد و ابی قدس که اندک پیش در دوم

نسخه

نسخه



نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن یار کرد
باز گشت نکا بدشت یاد دشت و غیر این هم
بندشت و شکلات دیگر از مصطلحات حضرت خواجہ
بزرگ بہا والدین نقشبند مدسکہ اند و قوف زمانہ
و قوف عددی و قوف قلبی اول ہوش در دم و
ان از کہ نفسی کہ از درون براید باید کہ از حضور
و اکامی باشد و غفلت بان را نہ نیاید حضرت مولانا
سعد الدین مدسکہ روضہ فرمودہ اند کہ ہوش
در دم یعنی انتقال از نفسی نفسی می باید کہ از
منہ حضور باشد و ہر نفس کہ میزند از حق سبحانہ غافل
ہنود و حضرت خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ اند کہ
در این طریقہ عیبت حفظ نفس ہم و شستہ

ہوش در دم

بہ نذر



یعنی باید که جمیع انفس بر نعمت حضور و آگاهی موقوف
شود و اگر کسی محافظت نفس نمیکند میگویند فلان
کس نفس کم کرده است یعنی طریقه کم ده است و حضرت
خواجہ بہاوالدین قدس سرہ تفسیر فرمودہ اند کہ بنائے
کار در این راه بر نفسی باید کرد و نفس را نگذارد
کہ ضایع گردد و در خروج و دخول نفس حفظ باین
انفس سعی نماید کہ بغفلت فرو نرود و بر نیاید
رباعی ای مانده ز بحر علم بر ساحل عین در بحر فراغت
ہست و بر ساحل شین **بردار** صفی نظر ز موج
کونین آگاہ ببحر باش بین انفس **حضرت مخدومی**
مولانا نورالدین عبدالرحمن عابدی قدس سرہ اسامی
در اولیہ شرح رباعیات آورده اند شیخ ابو

نجم الدین الکریم قدس سره در رساله قوا
بحال میفرماید ذکر می که بار است بر نفس حیوانات
انفاس ضروری است زیرا که در بر آمدن و رفتن
نفس حرف که ساره بغیب هویت حیوانات
کفته میشود اگر خوانند و اگر نخواهند و بعضی حرف
است که در رسم مبارک الهیست و الف لام از
برای تعریف است و تشدید لام از برای مبالغه
در آن تعریف است و تشدید لام از برای مبالغه
در آن تعریف می باید که طالب می شنود در نسبت
اکامی بجای سبحانه برین وجه باشد که در وقت
تلفظ باین حرف شریف هویت ذات حق سبحانه
ملحوظ می باشد و در ضریح و دخل نفس واقف

نجم الدین الکریم

لا

در این کتاب

در این کتاب



که در نسبت حضور مع الله فتوری واقع نشود و تا
برسد بانجا که بی تکلف نیکاهدشت او این
نسبت همیت حاضر دل او بود و بتکلف نتواند
که از دل هم کند **رباعی** غیب هوسیت امدای حرف
شناس و انفس ترا بود بران حرف کمال
بیش آگاه از ان حرف در امید و هر کس حرفی کفتم
شکوف اگر داری پاس **موشده** نه اند غیب هوسیت
که حضرت مخدومی در این رباعی گفته اند با صطلح
اهل تحقیق عبارت از ذات حق سبحانه **عشبار**
لا تعین یعنی لفظ اطلاق حقیقی و مقید نیست باطلاق
غیر و ممکن نیست که در این مرتبه هیچ عملی و ادراکی
از کبر و بی متعلی گردد و ازین حیثیت محمول مطلق

کلفت و سایر صوفیه رضوان الله علیهم اجمعین
این سه باطل نفس می نامند و ابتداء سلوک
همین سه غفل می سازند و **نظر** و **درا** و **ان** است که

الغیر قسم

را در رفتن و آمدن در شهر و محراب و همه جا نظر او
بر پشت پای او باشد تا نظر او پراکنده نشود
و بجای که نباید نیفتد چرا که در او ایل سلوک
دل تابع نظمت از رشتت او تفرقه بدل راه میابد

مذاظر را بر قدم دشته بزرگ مشغول باشد و در
رشتحات میارد که نظر بر قدم داشته بزرگ شاره بر
سیرالک بود در قطع مسافات هستی و طی عقبات
خود پرستی یعنی تطوشتن بر هر جا که مشتی شود
قدم برسان نهد و آنچه ابو محمد دریم گفته است او

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

المسافر ان لا يجاوز همة قدم شارة
ماين معنی است و حضرت مخدومی مولوی حاجی قدس
در کتاب تحفة الاحرار در منقبت حضرت خدیو عالم
نقش بند مد که این مضمون را چنین تنظیم لورده اند **در**
کم زده به سمدی موش دم در گذشت نظر
در قدم بس که ز خود کرده سرعت سفر باز مانده
قدمش از نظر **سفر در** و ان است که را که در
طبیعت سیری فر کند فی در صفاة سیری بصفاة
ملکی و در صفاة زمیم بصفاة حمید انتقال نماید
این موش خلد نیز میگوید حضرت مولانا سعد الدین
قدس فرمود اند که شخصی خیمت هر جا که انتقال
کند حیثیت او وی را ایل شود تا انتقال نکند

راجی

عور

از خجاست معنی از صفات خبیثه و پوشیده
نباشد که احوال شایع طریقت قدس الله تعالی
در احوال در اختیار نفوذ اقامت مختلف
اقامه است بعضی از ایشان در بدایت
نفر کنند و در نهایت مقیم شوند و بعضی بر
عکس و بعضی مطلقا نفر نکنند و بعضی در بدایت
و نهایت مقیم شوند و احوالی که از این چهار فرق در
نفوذ اقامت نیکی صادق و غرضی صحیح
حکم در ترجمه عوارف مشروط است اما طریقه
خواجگان قدس الله تعالی او احوال در نفوذ اقامت
از آنکه در بدایت حال چندین نفر کنند که
خود بملامت عزیز بر نهند بر این فرقه است

مقیم شوند و اگر هم در دیار خود کسی هو از طالب
یابند ترک سفر کرده بملازمت وی نشاند
و سعی جمیل در تحصیل ملکه اکاوی بتقدیم رتبه
بعد از حصول صفت ملکه اکاوی سفرو اقامت
علی السویه است حضرت ایشان میفرمودند که متدبرا
در سفر جز پریشانی هیچ حاصل نیست چون طالب
بصفت عزیز می رسد ویرا می باید نشست و صفت
تکلیف حاصل می باید کرد و بعد از آن بهر جا که او
سج مانع نیست **برای** یارب چه خواست میداند
خندیدن **به** و در هر چشم جهان بودیدن **بنشین**
و سفر کن که بغایت خوب است **به** منت پاکو
حبیب گردیدن **بعد** در انجمن که محل تفرقه است

مقام در محراب



غفلت را بدل راه ندهد بلکه بجا هر ما مردم

نشیند و در باطن بادل خلوت دارد و مشغول

باشد از حضرت خواجہ بہا و الدین مدد انور

مرہ پر سیدہ اند کہ بنا و طریقہ شہادت فرمودہ

اند **خلوت در انجمن** بجا هر با خلق و بیاطن با حق

بجائے نزد دوزخ و شوخا و زبیر و سکانه

ویش **انجمن** زیبا روش کم میبود اندر جمال

انجمن حق بجائے میفرماید کہ **رجال لا تلهيهم**

تجاره ولا بيع عن ذكر الله

باین مقام است و فرمودہ اند کہ نسبت باطنی

درین طریقہ چنان افتادہ است کہ جماعت



دل در ملا و صوره تفرقه بیشتر از آن بود
که در خلوة و فرهم اند که طریقه ما صحبت است
و در خلوة شهرة و در شهرت افت ضریب
در جمعیت است و جمعیت در صحبت شرط نفی
در یکدیگر خواب اولیائی کبر و ملکه فرهم اند
خلوة در انجمن است که استعمال و اغراق در ذکر
مرتبه رسد که اگر بیازارد در این هیچ سخن
اواز نشود بسبب استیلائی ذکر بر حقیقت
دل حضرت ایشان میفرهم اند که بسبب اشتغال
بندگی از روی جد و اهتمام در مدت بیچ و روز
نمان مرتبه رسد که هم اواز و حکایت

ذکر بدل رسد و حضرت ایشان در بعضی کلمات
قدسیه خود نوشته اند که مقصود از ذکر آنست
که در دل همیشه آگاه بحق سبحانه باشد و وصف محبت
و تعظیم اگر در مرتبه صحبت ارباب جمعیت این آگاه
حاصل شود و خداوند فضل رسد و مغز و روح ذکر آنست
که در دل آگاه بحق سبحانه باشد و اگر در صحبت این
آگاهی حاصل شود و طریق آنست که ذکر گفته شود
و طریقی که نگذاشت این آسان تر بود آنست
که دم را از یراق جسمی کرده لب به بر لب جسمی
و در برابر کام بوجهی که نفس در درون بسیار تنگ شود
در حقیقت دل که عبارت از آن معنی مدرک در ارادت
که هر طرف می رود و اندیشه دنیا و مصالح دنیا و

بهم اومی اندیشد و در طرفه العین او را
 بهمان رفیق و تمام عالم را سرگردان میراست
 ز بهم اندیشها بیزار سازد و پیرامون و کشت
 باره که بر صورت صنوبر است گرداند و او را
 مشغول نگرداند باین طریق کلمه لا را بطرف
 بالا کشد و کلمه اله را بطرف سمت راست حرکت
 کرده کلمه الا الله را سمت چپ در صنوبری
 زند خنای که حراره او بتمام اعضا برسد و در
 طرف نفی وجود جمیع محدثات را بنظر فنا
 و ناخوابی مطالع باید کرد و در طرف ثبات
 وجود حق را سبحانه بنظر بقا و مقصود مطالع
 باید نمود و جمیع اوقات را مستغرق این ذکر

تفتی

باید کرد



باید کرد و اندر هیچ شغل از آن باز نباید
تا بود کلمه فکر از کلمه صورت توحید در دل قرار
کرد و ذکر صفت لازم دل کرد و اطلاق
ذکر فی نفس واقع میشود و تلاوة قرآن و جمیع
اذکار و اوراد و لیکن در اصطلاح صوفیه اطلاق
ذکر بر کلمه توحید است و درسان مشایخ طریقه
نقشبندی بر کلمه و اسم ذاة هم اطلاق میشود
تکبیر و آن است که هر یاری که ذکر زبان
دل کلمه طیب بگوید در عقب آن همان زبان گوید
که خداوند مقتضو من تویی و رضائی تو زیرا که
این کلمه باز گفتنی هستند است هر خاطری را
که باشد از نیک و بد تا ذکر او خالص ماند و سر او
از نام و کما قانع کرد و اگر مبتدی در بدایت

ذکر کلمه باز گشت از خود صدیقی در دنیا باید
که ترک آن کنند زیرا که بتدریج آثار صدق
بظهور می آید ^{حضرت} مولانا علاء الدین علی ^{رحمه الله}
که از اجله اصحاب مولانا سعد الدین قدس سره بودند
می فرمودند که مبادی احوال که از حضرت مخدوم
تعلیم ذکر گرفته بودم و در ذکر باز گشت مامور شده
چون می گفتم که خداوند مقصود من تویی و حاجت
تو مرا ازین گفتن شرم می آید زیرا که درین فعل
صادق نبودم و بصریح میدانستم که دروغ میگویم
روزی درین خیال افتاده بودم پیش ایشان
رفتم فرمودند که نزد یک شیخ ^{پیر} ابو الدین عمر مریدم
در ملازمت ایشان رفتم چون بیستم روز میگذشت



که حضرت رکن الدین علاء الدوله مدسی فرموده اند
که سالک هر چند از خود صدق در طلب نیاید
لیکن می باید گفت که قدا یا مقصود من توئی تا
وقتی که حقیقت صدق ظاهر شود و چون از پیش
حضرت شیخ بیرون اندیم حضرت مخدوم فرموده شیخ
اهل جذبه اند و اصطلاح نمیدانند معنی این سخن
بر من پوشیده ماند تا بعد مدتی ظاهر شد که غرض
ایشان از آن سخن این بود شیخ بطریق جذبه
تربیت یافته اند نه بطریق سلوک و طریقی ارشاد
نمیدانند زیرا که هنوز محل ایشان نبود که شیخ
تبعیقر ظاهر سازند بجهت آنکه تا از شیخ نه شنیده
بودم و در بازگشت آن کلمه را از روی سوز و نیاز
میگویم و در آن گفتن میل خجل و منفصل بودم و چون

از شیخ شنیدم آن کوز و نیاز و خجالت و انفعال

نماند بهضم **نگار** و آن عبارت از مراقبه خاطر

است چنانکه در یکدم خند یا رگم طبع را بگوید که خاطر

او بغیر زود حضرت مولانا سعد الدین علی الهی سرمد

مغنی این کلمه فرموده اند تا به یک غمت و هم غمت

ان مقدار که میسر شود خاطر خود را نکند و اگر غری

ب خاطر وی نکند و حضرت مولانا نام علم الرحمن از

کبار اصحاب مخصوصان حضرت ایشان بودند روزی

بقوتی فرمودند مگر در نکند داشت بان در جبهه

است که از وقت طلوع فجر تا چاشت بلند دل

از ظهور اختیار نکند ^{تا غروب} و در این

مقدار زمان قوت تحلیله از عقل محفوظ کرد

پوشیده نماند که عزت قوه متخیله تمام از عقل

نیم رعیت باشد نزد اهل تحقیق امری نباشد
عظیم است ملذذ نوادر است و بعضی کمال اولیا را
احیاناً ایمنی دست میدهد و حضرت خواجہ احرار
قدس سره فرموده اند که طریقه خلایق از گرفتاری
خطرات رودیه مقتضیات طبیعت یکی از سه صریح
تواند بود اول عملی از اعمال مقیده اینطایفه
برخو لازم کرد و طریقه ریاضت اختیار نمایند
انکه حول و قوه خود را از میان برداشته بزیل
نیاز و افتقار بدارم تفریح و انکس بحجاب حق
و بطن نه رجوع نمایند دوم از توهم برشد که کامل و
مکمل باشد یکی نهم امر آخر مفید ترست و
تا به صوفیه رضوان الهی علیهم اجمعین این نگاه
نمیکنند یا امر اقبیه می نامند و مراقبه جمع کردن اگر

ظاهره و باطنه در انتفا مطلوب است و بمعنی دیگر

درستی بنده بدوام اطلاق حق تأست بر احوال

او و توغلی نمودن در این امر باین حیثیت که شعور

بغیر حق تأ مانند ولایام المراقبین مخفیة خویم ^{الذکر}

قدس که فرموده اند که کشف الغدر و تعریف در ملکوت و

کشف بر خواطر و ضایع و تنویر لواطن و کرامت و

قبول القلوب و انکشاف غیب القیوب از ثمرات

مراقبه است و انواع مراقبه بسیار اند بعضی از آنها

توهم یک است و بعضی از آنها توهم لوی است و

بعضی از آنها توهم لوی است و بعضی کسب است از

کیفیات است بدینست که آن کیفیت از قبل انفک

باشد یا اشکال یا غیرها و اصحاب مراقبه نیز

افزون



اضاف اند صنفي از ایشان مستعد مراقبه اند
اول امر اند و لذت از آن میگیرند پس مذاق
ایشان مراقبه مناسبت و صنفي همچنین نیستند
و پس مراقبه لایقی حال ایشان نیست بلکه از این حال
ایشان ذکر کسانی با جسد و هم بحسب اختلاف
استعداد ایشان است و نیز صنفي از ایشان
مستعد مراقبه تنزیه از ابتداء امر اند پس مشغول
کردن آنها بمراقبه تنزیه نیستند پس مشغول کردن
آنها بمراقبه تشبیه احری مخفی نماید که مراقبه در
وزن مفاعله است اگر معنی باب رعایت گفته شود
که دوم از طرفین لازم می آید معنی مراقبه تنزیه
آنست که الحاق رب که اصل اوست خواهد بود و

مراقبه رب مرتب کردن آن الحاق بر این

انتظار تدریجاً لازماً خواهد بود و همین است

چند و سایر صوفیه ^{هم} ^{آنها} و آسانستری ^{ال}

پس بگردانند مراقبه رب مرتب بر مراقبه نذره مثل

مرتب معلول بر علت تامه و دلایل فریقین در کشف

المحجودانند و بدقت نظر معلوم می شود که نزاع

لغوی است زیرا که شخصی که فاعل حق و الیه طلق را

در افعال می بیند میگوید که مجاهد است

و شخصی که قطع نظر از فعل کرد و فعل را

قابل عید ^{ال} ^{شد} و تعین میگوید که مراقبه نذره

حرکت کردن از مرکز خود است بطوریکه لایق

باصطلاح خود کرد و مراقبه رب مرتبت شدن است
به بند و قرب معنوی چرا که اشتیاق از طرفین است
خواجه اشاره میکند بسوی او قول حق سبحانه و تعالی
نی اذکرکم و درین نکته ایست که هرگاه حرکت بنده
و قرب معنوی رب از مرکز خویش روان گشته در وسط طایفه
نشاندند و او میگویند و کسب است در حرکت که موجب
و دیگر محبوب بعضی محققان میگویند که تخصیص
لذات نیز جنبه زعم اکثر مراقبان است بلکه هر یک از خواص
و عوام و مومنان و کافران و فطریه مستعد الحاق و اصل هو
است و مراقبه او جلی است و اصل نیز مراقبه او میکنند که
باعتدال ذاتی اخذ نماید او نموده بسوی خود میکشد مانند
خوب متفکر باشد این فی المثل خوب یا المثل و غیره است **منشوی**
همچنان بر زمین بیاورد که کفر کافر را و مرشد را راند

نوربان مرنوریان را جازب اند ناربان
مرناریان را طالب اند پس هر یک از اهل
جمال و جلال بر صراط مستقیم است و از کشف اصل
خوبی عباد اصلی که جمال یا جلال است میرسد و ضایع
جایی لذت از جمال میکرد و از جلال میکرد و همچنین
جلالتی مثلند از جلال میشود و از جمال متفر میکرد
اگر کسی گوید که برین تقدیر فایده درست است و انزال
کتاب و تشریح شرایع و دعوت ایمان چیست باید
گفت که فایده آنها تمیز اصحاب جمال از ارباب
جلال است تا که بشناسند ایشان مرجع مقام توحید
بلعون و مذموم شد و جایی مومنین و مدح و موعود
جواب باید دلو که مومن مطیع اصل صراط مستقیم

که در این کتاب
را بر این مباحث
مستند است

در حق



و معنی و کافر عاصی در صورت است اگر چه در معنی
مطبیع است و نیز مومن صورتا بر عایت اختیاری
که با وثابت است ایمان ماموریه و اجتناب
منهی عنه می نماید و کافر صرف اختیار صوری
خود مخالف امر و نهی می سازد و اینها مباحث دقیقه
است اما این مختصر بجایش آن نمیدارد و هشتم
یادداشت که مقصود از این هم آنست عبارت از
دوام اکای است بجهت جان بسبیل فوق و بعضی
باین عبارة گفته اند که حضور در غیر است و نزد
اهل تحقیق مشایده که استیلائی است بر اهل حق
که است بر روی بتوسط حرب ذاتی کنایت از حصول
یاد داشت است مختصر است این و در سراج این
چهار کلام که اندک کوشش این عبارت فرموده اند

که یاد کرد عبارت از تکلف است در ذکر و
باز گفت عبارت از رجوع است بحق سبحان بران
وجه که هر بار کلمه طیبه گوید از عقب آن بدل اندیشد
که خداوند مقصود من تویی **تویی** و نکاه داشت
عبارت از این رجوع است به گفت زبان و یاد داشت
عبارت از انداختن دست در نکاه داشت **نهم** و **وقوف** و آن
عبارت است از محاسبه عمر از اوقات عمر عزیز خود را با امور
لا حاصل و بیفایده ضایع نکند بلکه در ایام مشغول باشد
حضرت خواجه بهاد الدین قدس که فرموده اند و قوف
ترجمانی که کار گذارنده رونده آراسته است که
بند و واقف احوال خود باشد که در هر زمانی **صفت**
و حال او همیشه موجب شکر است یا موجب عذر
حضرت مولانا یعقوب غفر فی قدس که فرموده اند که

ترجمانی



حفة

خواجہ بزرگ اعینے خواجہ بہاوالدین قدس سرہ

برادر حال قبض با استغفار فرمودند و در حال

بسط شکر فرمودند کہ رعایت این مقام

وقوف زمانی است **و** اہم حضرت خواجہ بزرگ

فرمودند کہ بنائی کار سکت در و قوف

زمانی برست نہار اند تا دریا بندہ نفس شود

کہ حضور میگوید بالغفلت و قوف زمانی نرزد

سایر صوفیہ مدعی اند و اہم عبارتہ از محاسبہ

است و حضرت خواجہ بزرگ فرمودند کہ محاسبہ

انست کہ ہر ساعتی پنج برآ گذشتہ است محاسبہ

میکند کہ غفلت حسرت و حضور است یا عین

کہ ہر نقصان است باز گشت میکنم و عمل از

سحر میکنم **و** اہم **و** قوف **و** اہم و آن عبارتہ از

رعایت عدد هفت و در ذکر حضرت خواجہ بزرگ
خواجہ بہا والدین قدس فرمودہ اند کہ رعایت
عدد در ذکر قلبی بایں جمع خود مرصوف است
و اینچہ در کلام خواجگان قدس ابرہہ و اہم
واقع است کہ فلان میر فلان را بوقوف علی
ابر فرمودہ مقصود ذکر قلبی است با رعایت عدد
بنہ مجرّد عدد در ذکر قلبی و ذاکر در ذکر لفظی و
اثبات کہ بچشم می کنند باید در یک نفس
کرۃ یا پنج کرۃ یا ہفت کرۃ یا بیست و یک
کرۃ گوید و عدد طاق را لازم شمارد و حضرت
خواجہ علاء الدین عطار مدظلہ فرمودہ اند کہ بکار
کفّتی گزینست باید کہ ہر چہ گوید باز مرصوف

گویند نافائده بران مرتب کرد و چون در ذکر
نفی و اثبات عدد از بیت یک بکنند و اثر ظاهر
نشد دلیل پند بر بیامی ان عمل و اثر ذکر
مکران بود که در زمان نفی وجود سیریت منفی
نمود در زمان اثبات اثری از آثار تفرقة
جذبات الوهیت مطالبه افتد و آنکه حضرت خواجہ
بزرگ فرمود اندک قوف عددی اول مرتبه علم
لدنی است می تواند بود که نسبت باہل بدست
اول مرتبه علم لدنی مطالبہ این آثار تفرقة و جذبات
الوہیت بود کہ حضرت خواجہ علاء الدین فرمود اندک
نسبت به کیفی و سلسلہ است کہ موصی است بہ مرتبہ قرب
و علم از بی در این مرتبہ یک قوف می شود و نسبت
باہل نہایت و وقوف عددی کہ اول مرتبہ علم لدنی
است ان پند کہ ذکر واقف شود بر سر سریان



و احد حقیقی در مراتب عدلو کونی اینجا که
واقف است بر سر بیان واحد کونی در مراتب عدلو
حسابی **بیت** عدلو کون صورت کسره ناشی
فلكل واحد بتجلی بکل شان و یکی از اکابر محققان
این مضمون چنین گفته است **بیت** کثرت چونیک در
مکری عین واحد است **مارا** کی مانند درین که
تراشکی است در عدد که نگرانی از روی اعتبار
که صورتش به منی در ماده اش یک است و در شرح
رابعیات فرموده **بیت** در مذبح اهل کشف و ارباب
خود ساری است احد در همه افراد عدد و نیز که عدد که
بیزون است **رصد** هم صیغه هم که است **افز**
و بحقیقت این وقوف که اول مرتبه علم لدنی است



و سنج اعلم پوشیده نماند که علم لدنی علمی است
که اهل قرب بتعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم شود و نه
بندلائل عقلی و شواهد نقلی چنانچه کلام قدیم در
حق خضر علیه السلام فرمود که علمنا من لدنا علما
و فرق میان علم یقین و علم لدنی آنست که علم یقین
عبارة از ادراک نور ذاة و صفات الهی است
و علم لدنی کنایت عا از ادراک معانی و فهم کلمات
از حقایق بطریق الهام و نفی و اثبات موافق معمول
بزرگان مایست که اول دم را از ریاض بندبازو
بعده مدلا را بنجیان تا مقدم دماغ بکشد و لفظ الهی
محسوس و غیر مستطیعان است و در و ضرب الله
بما یشاء و بر عایشه علیها السلام ترزشت گذشتن
دم بگذرگونی اند از بینی بر شقی بگوید و بعد از

الهی انت مقصودی و رضا کی مطلوبی یکبار گفته
تو ج و در کس دیگر بطریق مذکور نباید و در او ایل بعد
از کشیدن مد لا بالتصور معنی لا معبود نفی معبود است
مالوی **الم** و وقت ضرب **الا** لم بر فضای دل بالتصور
معنی معبود من تویی اثبات معبودیت الهی نباید که
مشمر تو حید قوی است و در او **لا** بعد از کشیدن
مد لا بالتصور معنی لا مقصود نفی مقصودیت مالوی **الم**
مالوی **الم** و وقت ضرب **الا** لم بر فضای دل بالتصور
معنی مقصود من تویی اثبات مقصودیت الهی نباید
که مشمر تو حید فعلی است و در آنها بعد از کشیدن
مد لا بالتصور معنی لا موجود نفی موجودیت مالوی **الم**
و وقت ضرب **الا** لتدبر کهای **دل** بالتصور معنی موجود
تویی اثبات موجودیت الهی نباید که مشمر تو حید



و جو دیت باید که سمیت قلیل و کثیر این ذکر
می نمودن باشد و این ذکر در وقت اخیر شب
بیشتر طایفه ذکر را شکم بسیار خالی و بسیار سیر
نباشد بسیار مفید است و بوی انبساطه محروم
می فرمایند و طریقه اش شست که لفظ اله را
شده تا نام از ناف کشیده تا بام الدماغ
مع جسم دم میرینند و بتدریج زیاده میکنند
محمود وی ولی الله محمد بن المکره در کتاب قول
جمیل می نویسد که غمورتی از مخلصه پدر
بدر گذر خود دیدم که در یکدم هزار بار شایه
محمود که **باید دهم** و آن از است برام معنی
نمود که یکی از کلماتی که اگر در وقت فراغت
بیشتر بجهت بماند و آن از مقولم یاد است است

و حضرت ایشان در بعضی از کلمات قدسیه خود
نوشته اند که توقف قلبی عبارت از آگاهی
و حاضر بودن دل است بجناب حق سبحانه
و چه که دل هیچ بایستی غیر از حق سبحانه نباشد
و جایی دیگر فرموده اند که در حین ذکر ارتباط و
آگاهی بذكر شرط است و این آگاهی را شهود
و وصول و وجود و توقف قلبی میگویند و
معنی دوم آنست که ذکر کند دل و اوقف بر بعضی ذره
ایشانی ذکر متوجه باین مظهر علم صوری اشکال
شود که او را بجای دل میگوید و در حالت
این مجازی پست منبج واقع است و در این
مشغول و کویا بند که در اندونکد از ذکر از



از ذکر و مفهوم ذکر غافل و زایل گردد و حقیقه
خواججهای و الدین قدس سره در ذکر حبس نفس
رعایت عدد را لازم نشمرده اند اما توقف
قلبی و بهر معنی که گفته اند مهم میدانند و لازم
میشمرده اند زیرا که غلام پنج مقصود است از ذکر
در توقف قلبی است **بیست** تا تدوین و بهر معنی
بسیار دل بسیار **کربیفه** دل زاید است مستحب و
وصل و قهقهه مخفی نماید که از این یازده اصطلاح
یعنی کلمات سوره بسوی اشغال اند و بعضی
کلمات سوره بسوی شروط تأثیر اشغال است اگر
شرطی از این شروط فوت گردد کمالی تأثیر اشغال
باقی نمی ماند **آذانات** الشرط فارت الشرط
مستحب و من ادعی بخلافه فهو مغرور **الله** اعاد

من الشرو ان علم بذات الصدور باب
بیان سلوک این خانواده علیه بطور مفصّل

اول لطیف قلبی و طریقه شش نسبت که زبان
بکلام چسباند و به وکت زبان زیاده
مجازی که آن قطعه لم صنوبری شکل زیر
چپ واقع است تکرار رسم خاۀ نماید و هم صورۀ
لفظی اسم را منظور نظر دارد اما به نحی که در تکرار
این اسم منظور نظر بعین ذات جامع کالات به
بیکفی محض باشد و بعضی چشم بسته و کردن طرف
لا چپ که نموده از حرکت نبضی دل اسم مبارک
الیه بخیاں استماع می نماید و در این چند ان
بهم میرفتند که شعور با کوی مانند بسته



و حبس دم در دفع خطا و مبعج عشق است لیکن
چندان حبس نکند که تکلیف شود بلکه بقدر
فرد حبس نمود اوسته است از راه پرهیز
دم و گذشتنه باشد و متقدم بر رضوان است
تا غنیمت جمیع در گذر رسم ذرات در هر دم
رعایت عدد طاق فرمودند و نور این لطیف
کس نیست و کاهی مثل برق و لوامع شمع و شعله
بالوای شسته ظاهر میشود و کشف قلوب فنا و بقا
بوی استعدا و سالک در غمزه رومی دیده اما آنچه
خوار است لذت و جمیعت و محویت در ذکر می
یابد که بیدار شود و حب غلبه کند باید دانست که
قلب هم فرست بلی قلب مجازی که بالا میگذرد
و دوم قلب حقیقی که عبارة از قوه دراکه

ان نسبت که مصالح دنیا و آخرت می اندیشد
و قالب غصه ری در حکم او میکرد و آن قلب از
عالم امر بلامکانیت موصوف و نمودانی صرف
و مجرد محض است و در ذرات خود محتاج ماده
نیست و این امر را بداهت در خود می یابیم
و محسوس نمیکرد و در میان این قلب حقیقی و
ذات او بجازه تا که مسامی لفظ الهی است
فاحص است که نسبت بین اللفظ و المعنی که من وجه
عین دین و غیر میتوان گفت جهانچه زیرکی
میفرماید **و لکن لفظ یا تو منی** **منی** از لفظ
که جدا باشد و مرشد معنوی در مکتب نریزبان
فرمود **معل آینه است گفت ابد یا مفضل**
چون که دل باوسته یا خود اوست **دل** **دل**

مکتب نریزبان

صوفیانه

در بیان

مکتب نریزبان

حقیقی را با وجود تجرد بادل مجازی ارتباطی
است مانند تعلق طیر وحشی با ریشیان خود
و حیثی غیر ریشیان بدام نمی افتد و طبیعت بشری
نیز در اوایل مالوف محسوسه می باشد لهذا
توجه باین مصنف ضروری که مثل پستان است و تصور
اسم ذات که مرکب از حروف متعدده مخلوقه است
در او ایلی ضروری افتد **تجدد** رشته صفات از قلب
مجازی بقلب حقیقی و از اسم بمسمی میرسد **اسم**
خوانندی و مسمی **یو یو** **م** بیالادان نه اندر
آب **جو** مخفی نماید که خاک ذات اوجمانه تا
نیز از موی قلب حقیقی است همچنان قلب حقیقی
از بنسرت موی قلب مجازی است و قلب حقیقی
جامع و بالیده تمام لطایف است و سر او مورت



کتاب الفوائد
در بیان احوال و سیرت
و صفات ائمه و اولاد
و اصحاب و تابعین
و غیره

کجالات تمام نظایف است اجمالاً اگر چه ساکنان
بوی تفصیل می باشد و بدایت سلوک از قلب و
نهایت سلوک نیز از قلب می باشد و همین است
معنی قول حضرت خنید مدس که در جواب سائلی که از
نهایت رسید گفت نهایت احوال بطرف بدایت
است یعنی شروع سلوک از صورت قلب کرد و مجازی
است بتکرار اسم ذرات می نمایند و آنها را سلوک
نیز بر معنی قلب کرد و دل حقیقی است بتصور مسمی به
بیکیفی محض می باشد و ولایت این لفظ از سید محمد
حضرت آدم علی نبیا و علیه الصلوٰة و السلام است و هر که
از وی الی شریک و وصل او بجناب فیض از سید محمد
عظیم خوانده بود که تقویٰ را سر و کشتن نیز کامل نماید
و از آن که هر سالگی در استعداد و خوف تابع یکبار از



انبیای بشد که نسبت او نیز صحیح نسبت آن
نبی است و هر کمالی و فرق عادتی که در آن

نبی بشد و این وی نیز تبعیت یافته می
شود مگر تفاوت نام است که اینجا معجزه میکنند و
اینجا کرم است مثلاً صفت اعیان اموات و شفاء

امراض و حضرت عیسی بنیاد علیه الصلوة والسلام
غالب بود در هر وی که ولایت او زیر قدم حضرت
عیسی است همان صفت خواهد بود و علی بن ابی طالب

اما ولایت هر وی که ولایت او زیر قدم حضرت
سید المرسلین و قائم النبیین صلی الله علیه و سلم ولایت

نعمه تکمیل و ارفاض و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء

لن یسآر و سد ذوالفضل العظیم و بیضا

قلیبه و غیر هم یا جبار است و انتهای عالم امر

This image shows a blank, aged, cream-colored page. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and dark, irregular stains and smudges, particularly along the right edge and bottom. There is no text or other markings on the page.

مشرق شد داخل جماعه اولیا گشت و این قضا
قلب بقطع تمام دایره امکان که عبارة از مرکز
فرشت تا عرش تا تمامی عالم امر باشد و بحر قطع مرتب
عشره که صوفیه علیه بیان آن فرموده اند صوره نه بند

و در قل حسانه جل شانزه یوم لا ینفع مال ولا
بنون الا من اتى الله بقلب سلیم نیز اشاره
بسوی سلوک قلب حقیقی است و قلب سلیم آنست که
در و خطره کوته خطور نمند و از طلش باد ماسوی الم
سکته باشد و لطیفه در برابر ارفع مال و بنون است

که بموجب ایمانا اموالکم و اولادکم فتنه انما اموالکم ^{لذ من اندکم}
و اولادکم عدوکم فاحذروهم اکثر اوقات
تعلو باین مال و فرزند حاصل میگرد و در حدیث بسوی
صه ابی علیه و در سلم لکل شیء مصقدر و مصقدر القلب

لا اله الا الله هم نكته است یعنی تصفیه قلب بحر
نفی ماسوی الله میرفت فرید الدین عطار ^{منقول}
بیت سره ارائی بدستار ای پر نمازانی دل
بدست ارائی پسر زری که دیگر مکویه بیت کعبه نگاه
خیل ادرست دل بدست او که حج اگرست نفی
نماند که دل بدست او درون عبارت از نگه داشتن
دل ز خفا اختیارست و هر که در دل بدست آمد
صاحب دل وی و واصل و صاحبیت و صاحب کشف
کرده حدیث قدس لا یسعی ارضی ولا سماء الا
یسعی قلب عبدي الموس بران دل صادق آمد
و حکم که مرا جوئی دران دها قلب نقد وقت شدیم
لطیف روحی و مجید یک انگشت زیر پستان است
نست بجز لطیف قلبی شغل باشد در اینجا نمیز است

اهسته حرکت نبضی محسوس خواهد شد و نور این لطیفه
در عالم مثال سفید میفرماید و ولایت این لطیفه زیر
قدم حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام است
هنگامی که این نور مانند کواکب و اقمار و شموس مشکشف
میشوند و حالت ظلمه حاصل میشود و در آن وقت اختیار نفع
هنگامی که بی میزند و وقت فناء نور را حبس الاغلیس
نمکوبه و هرگاه ~~لا وقت فناء~~ که نرفته بطرف شهود
و حقیقت جلالت منزله از ملائمت اکوان میکند تمانه
آنی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض
حنیفا و ما انا من المشرکین می گراید فناء و بقا بحسب
استعداد و سادک و عالم ارواح و درین مرتبه روحیه
نمود اما آنچه که ضرورت در قبلیه گفته شد بلیست
لطیفه نغمه هم با غنیمت و اصل الاصل این

لطیفه صفات ثبوتیه حق است و یک کلام بحضرت ذرات
از فعل نزد یک تر است ساکن بعد از حصول صفات
این لطیفه که مربوط است به تجلی صفاة خود را از ضعف
مسلوب خواهد یافت بلکه منسوب بحساب قدسی خواهد
داشت **سیرم لطیفه** که مکانش یک انگشت زیر
است بطور لطیفه قلبی و روحی منقول باشد و در تمام اوقات
این ذکر را لازم گرداناکند لذت و جمیع حاصل اید
و بنور این لطیفه زردی نامزد و از ابتدائی که
خاک تا انتهای عالم شامل بر تعلیقات ماسوئیه و ملکوتی
هم ببرکت لطیفه توفیق است یعنی کشف کوه درین
رویده و لا انچه که ضرورت در قلبی و روحی کشف
شد و این لطیفه منظر هم شکر است اصل الدلیل
لطیفه شغفه با جبروت است **سیرم لطیفه**

که مکانش در میان کسینه نیما یس قلبی و روحی است بطور
لطایف ثلاثه سابقه مشغول باشد نور این لطیفه در عالم
مثال سبزه است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت
موسی علیه نبیا و علیه الصلوة و السلام است و هر که موافق
باشد وصول او بجناب قدس کس راه همین لطیفه خواهد بود
مگر بوقت و کسبش کامل و اصل الاصل این لطیفه شینوایه
ذاتیست که کامی از صفات بحضرت ذرات نزدیک و لطیف
سری مظهر اسم معنی است **بیم لطیفه خفی** که محل او مقدم و ماخ

است بطور لطایف سابقه مشغول باشد نور او در عالم
مثال سیاه می نامند و ولایت این لطیفه زیر قدم
عیسی علیه نبیا و علیه الصلوة و السلام است و هر که زیر قدم
حضرت عیسی باشد وصول او بجناب قدس کسبش کامل
و اصل الاصل این لطیفه صفاة سلبیه حتی است کفوف
و نوات فی ذاتیه اند و این لطیفه مظهر اسم معنی است **اسم**
لطیفه اخفی که فوق و ماخ مقام میدارد و بطور لطایف

سابقه مشغول بشد نور او در عالم مثال سیاه تر
می نماید و این لطیف الطیف و احسن اصل لطایف
عالم امر است و اقرب است بحضرت اطلاق و مناسبت تمام
بحضرت اجمال میدارد و اصل الاصل این لطیف هم مرتبه
ایست که بر زرخ است در میان مرتبه تنزیه و احدیه
مجرده و قنای این لطیف مربوط به تجلی همان مرتبه
مقدسه است و ولایت این لطیف زیر قدم حضرت
پناه صلوات علیه و سلم است و هر وی که زیر قدم حضرت
خاتم النبیین و سید المرسلین باشد ولایت او اکمل و
افضل از ولایت جمیع اولیاء مدخرانه بود و دلک

فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ زُورٌ

الفصل العظیم این لطیف منظر هم یافته است
باید دانست انسان که عام صغیر است مرکب از اجزای
عشره است که اصول آنها در عالم کبر است و عالم کبر



عبارة از مجموع کائنات است برابرست که عالم خلق
باشد یا عالم امر چهار راز از آن عالم خلق اند که غامض
اربع اند یعنی آتش و باد و آب و خاک و پنج ز عالم امر
اند اعینه قلب و روح و سر و ضیاء و اصفی و یکت جزو
برزخ است میان عالم خلق و عالم امر که آن نفس است
که هر چه غالب شود حکم او گیرد و زنگار پذیرد پس
ترکیب این نازنین ده چیز است و هر چه در عالم
بگیرند محمد صلی الله علیه و آله تا مرکز فرس موجود است درین
مختصر عالم صوفیه تعبیه نموده اند و همین است معنی قول
صوفیه که الکلی فی الکلی یعنی کل شیئی فی کل شیئی
بیت دل بقطره بحر شگافی برون اید از وصل
سبح جلالی مخفی ماند که عالم خلق از را گویند که محلی
باد و کوه و عالم امر از را گویند که محتاج باد و کوه



بلکه محض تلفظ کن که خطاب حق سبحانه

با عیان موجود است یعنی امر حاضر لب حضور

ایشان در حضرت علم بود موجود گردد **تجدد**

نفی و اثبات که نماید باین طور که ملا را از محل

لطیفه نفسی کشیده تا با نفی رسند و در او ایل لا

معبود و در اوسط لا مقصود و در انتها لا موجود

تصور نماید و تلفظ اله بر لطف روحی تمام کند و ضرب

الا اله بر دل زند و اینها هم در او ایل **معتقونی**

و در اوسط مقصود من توئی و در انتها موجود

توئی تصور نماید و در یکدم سبب را یا بیکبار و عبادت

طلاق نموده تا بابت یکبار رسد و وقت گذر

و در محله رسول اله از پرده بینی تصور نماید و اطمینان



الحی است مقصود دی و رضا که مطلوب بی کفایت

ناید **نفی و اثبات** صغیر هم نموده باشد و طریق اش

به نسبت که مدلا را بکلوت کند و عدد انتهائی کبریا

رعایت عدد طاق بیت و یک است و عدد و انتهائی

صغیر با رعایت عدد مدکور یکصد و یک است بعد اگر

زیادتی منظور باشد در شش مدلا زیادتی کنند

در عدد و تفرق در میان نفی و اثبات صغیر کبر

فقط همین است که در کبر مدلا را از محل لطیف

نفی تا با نفی می کنند و این هم نفی و اثبات را

در اوقات بارده خصوصاً در آخر شب بلا تأخیر

تا خوانند بیشمار روزه اند نموده **اثبات مجرب است**

و طایفه اش نیست که نفط الهی بماند و شد از

ناف کشیده تا از نفی رسد و رعایت عدد طاق

نعم بتدریج بکار برده کند **جمع اللطایف**

و صغیر کبر

میکنند

را میگویم



بهم رسد که شعور با سواری حق جل و علی نماند ^{نموده}
چهار دولت مضافه به اولیای عالم که حکیم ابروی الدین

امنوی خورشید من الظلمات الی النور تمام امت مرحوم
داخل این ولایت است شغل این ولایت تهلیل
است سر او هر الحکم ولایت خاصه که ولایت صفوی
و ولایت اولیایم میگویند شغل این مرتبه ^{است} ملکوت
یعنی درون و بیرون حق و تصور نماید و به یقین
صرف بدانند که همچون ذرات بحالت است که بخدای
ظهور و در جمیع مظاهر ظاهر گشته و این حالت
و صفت و جوهر از غلبه نسبت یا از شمس می شود که
تأثیر عینیت گشته حاصل نمیکند که هم از دست ^{تعالی}
آن حضرت چهار علوا کبر اسیوم ولایت که ولایت
افضل و ولایت ملا و اعلی و ولایت چهار

ملک مقرب میگوید شغل این مرتبه و راء الوراثم
وراء الوراثم یعنی در ولایت صفیری حجت میگردد
و اشیا را عین ذات خدا دانسته همه اوست میگویند
فیه الحقیقه وجود اشیا در نظر او باقی بود و در مرتبه
برای در نور ذاته خداوند استغراق پیدا کرده که
وجود اشیا در نظر او باقی نبود و حجت است و قائل
بود راء الوراثم و راء الوراثم حجتی نه چنانکه
را منزه از جمیع تعوز و مبرا از جمیع تعوز میداند
و همین است و صده شهود در اصطلاح این طایفه
علیه چهارم ولایت است که ولایت انبیا نیز میگویند
شغل این مرتبه خلوت مخیم فرد است که حق و راء
غیر حق یعنی که در ولایت هم اشیا را عین حق
میدانند و قائل همه اوست بود و در مرتبه
سیونیم حق را و راء الوراثم از جمیع استغراق

قابل بودت شهود بود باید که نزد مردم عقلمند

خود و خای رخت به مخلو محض میرد و انبیا

علیهم السلام بهین نسبت خلوص بود که جز

بود و حی بزبان هدایت تر جان نمیکشاند

بجده سه مرتبه تفصیل و استنباط که انرا

کمالات نبوة نیز میگویند میفرماید اول مرتبه

کمال نبوت

علم حضور

علم حضور یعنی دانستن سالک که مرا حضور می

است پس درین مرتبه سه چیز باقی است و اگر ذکر

و مکرر و این مرتبه کمال است یعنی ملزومه صفت است

علم حضور

دوم مرتبه حضور علم یعنی فقط حضور می باشد

و جود سالک پس درین مرتبه دو چیز

باقیست ذکر و مکرر و وجه موهوم سالک از

میان بر خور است و این مرتبه صفات است **سوم**

علم حضور

آرامش که در **حضور** یعنی حضور ذات بذات

ارخص و ولایت موهوم سالک و بی ملذذ ذکر صفت

سالك است پس درین مرتبه فقط يك نذارة باقی
است كه خود را كه و خود را كورت و این مرتبه نذارة
است كه فوق ان هیچ مرتبه متصور نیست و حقیقت

نماز و كلمه توحید و قرآن و گویند بعد ازین
خود بخود بفضل الهی مكشف خواهد شد و تفصیل
این قضایا را ربوبه حضرت سید ادم بنوری در كتابه الكمال

خوب نوشته اند مطالعه نمایند **فایده** در بیان نفع فواید

ضروری که بعد اتمام سلوک عمل آن لازم است و آن

ورد سیمیه تا آخر عمر است بعد یکبار و در وقت زکوة

بطریقیکه حضرت قدس المحققین سید ادم بنوری قدس سره

از جناب فاضل جناب سیده النساء فاطمة الزهراء

رضی الله تعالی عنها مجاز و مبشر شده اند و در بیان و زکوة

نیت که اول مرتبه در وقت یکبار و در وقت آن است و از آن

يكبار ومع اسمه اتم تامفلحون يكبار واهلکم الزواجر
ما افرایة تار وایة الكرس يكبار وندما
فی السموات تاخر سورة بقرة يكبار وركوع اول
سوره ال عمران يكبار وایة قل اللهم مالك الملك
تا بغیر ح يكبار وایة نعم انتل علیکم يكبار
ورکوع اخر سورة ال عمران يكبار وایة سورة
اعراف ان ربکم الله الذي خلق السموات والارض
تارکوع يكبار وایة ان الذين امنوا وعملوا الصالحات
تا افرسورت كهف يكبار وسورة يس تام باسمه يكبار
ورکوع لول القصاص تا تكذبون يكبار و
سوره انا فتحنا تام يكبار وایة اخر سورة
حشر از لوازمنا هذا القرآن تا اخر هو الله الذي
انزل من الروح
ارض ورواهما اخر این ایة تا عما يشركون



بکبار و آیه و من یتق الله یکبار و آیه و ان
یکبار و الذین کفرو تا آخر سوره نون ۳۳ بار
و الفحی بسمیکبار و سوره الم نشرح بسمیکبار
و سوره انا انزلنا بسمیکبار و سوره کونینا
تسبیح ۳۳ بار و سوره قل یا ایها الکافرون بسمیکبار
یکبار و سوره اذا جاء تبسمیکبار و سوره تثبت
بسمیکبار و سوره اخلاص بسمیکبار و سوره قل
رب الغلق یکبار و سوره قل اعوذ برب الناس
یکبار و در وقت روز را بخوانده بسم الله الرحمن
الرحیم را یک لکهد و پنجاه مرتبه بخواند خواه
در شب روز یا در بخور یا زیاده از این قدرت
فوق و عدد زکاة بسم الله الرحمن الرحیم یک لکهد
و پنجاه مرتبه اگر تفحیم و در بخور یا در بخور



عنه السورة بخواند بهتر است و اگر نه عدد مذکور و
در ایام مسطوره بی تعلیل بخواند جایز است و آیات
و سوره مرقوم در اول روز شروع زکوة ضرورت
و اگر هر روز تا تمام شدن زکوة بخواند مختار است
و بعد از فراغ زکوة دوازده بار بار اسم الله
الرحمن الرحیم دیگر خواند ثواب او بیار حضرت سیدنا
رضی الله تعالی عنهما نماید و تا آخر عمر اسم الله الرحمن الرحیم
را بیفقد و بیشتام و بیست و سه بار تسبیح کرده که بیکبار
معمول است بعد از هر نماز و الا بعد نماز فجر یا ظهر
یا عشاء یا ناهم بخواند باشد و اگر ضرورتی
بیش از بیست اذان فجر نیز بخواند رویت یکن
نیاید بکند و چون خولیه که زکوة تسبیح دهد اول صلیب
باشد و غایت از یکبار کند و در خلوتی که کند



عوره نباشد نمیشیند و شبای جلد و بزمای نخورد
و در وقت خوابیدن چنانست کند که باذن حضرت
ایشان میخوریم و در اول پاس شنبه شروع کند و
پنجشنبه هم امدت و ارتباط تقوی و اخصی و طعام
و شراب نکند و روز نهم طعام و شراب و وضو باشد
و غسل از آب دریائی بار کند و از خیال لایعنه
و ظن فاسد برکزی صفایر و کباب بر معایه یوح
امکان نهایت سعی نماید و هر قدر که تقوی خواهد
که منفعت خواهد بخشید و ختم خواهد شد **نقش شد**
بر روز و کرم بهر خمینه بلا ناغم میخواند باشد که
فوریه عیشمار ویرکاهه اشکار حاصل فقه شد و
طریقه ختم موصوف است که در اکت نماز نقل
بخواند و در هر اکت بعد از حمد الله افلا

بخوانند و ثواب هر رکعت فاتحه خواننده بنام خواجگان نقشبندیه

که هفت اند **اول** خواجه عبدالعزیزی غفر له وانی **دوم**

خواجه یوسف همدانی **سیوم** خواجه ابوالحسن قرقانی

چهارم خواجه طغفور سامی **پنجم** خواجه بایزید بسطامی

ششم خواجه امیر کمال **هفتم** خواجه هلال نقشبند

عکس اگر از هم الی غیرت **هشت** دفعه کرده کنند

اول کوره فاتحه هفت بار و در قوسه بار و کوره الم شروع

نور و نه بار و کوره انالله و اهلها و باز سوره فاتحه

هفت بار و در قوسه بار ختم تمام شد فاتحه بنام هفت

خواجگان بر صوف خواننده استمداد و طلبه و برای

قصای طاعات و دفع بلیات و عیال این استقامت

مقامه دینی و دنیوی بفضل بزرگان میر خوار باشد و

اگر شبهه نبی و یحیی نبیر بوقت ختم میسر باشد بسیار

باشد و غرض خوانان ملایم بوجه عذر طاق باشند

و جقه کش و بدعتی نباشند و معمول در ختم

این در وقت اللهم صل على سیدنا محمد

و جیک و رسولک انیر الابی و علی له و صبه و معه

و بارک و سلم و اگر در روز بانه و پنجم مرتبه را

الرحمن الرحیم یا خوانند توبه آن بکفایت سید ارم

بنواری بخشد و او را بسیار خواجه بخشد و عیسی است

ختم حضرت سید محمد رحمة الله تعالی علیه و دو کانه

اویت الکریم صل الله علیه و سلم نیز هر شب بخواند

باشد از آن استقامت و امانت این مکان را و

بنویس و تمام اصحاب را و بیا و بزرگان خواجه شد

و کتایش کاوی و باطنی نیز محصل خواهد شد

باک باشد و خوشبوی باله و بخور بوز و در مکان



پا کیزه که خلوة باشد دو گانه رویت شروع
کنند باین طور نیت کند لَوَيْتُ اَنْ اَصِلَ
لِلَّهِ تَعَالَى رُكْعَتِي صَلَوةَ الْاَسْرَارِ مُحَمَّدِي
مُتَوَالِي جِهَةِ الْكَعْبَةِ الشَّرَفِيَّةِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
بعد فاتحه در رکعت اول لا اله الا انت مبارک
نزد بار بخواند و در رکعت دوم بعد فاتحه
محمد رسول الله نزد بار و بعد از سلام فاتحه بحباب
رسالت پناه خوانده ثواب روز و ده گانه عرض
نماید و سجده نهاده و این کلمات گفته کنند
بخسید گرفت روضه محمد مصطفی صه الله علیه و سلم
مگذارم تا نمکند حاجت بار و او اتم در خواب
بیند یار و دارد و این فقر که در اول روضه

ایں مکان را خوانده ام و اقامت عجیب شده

کردم چه در خواب که در فخر انبی عظیم تنها ام

و سخیفه هوانا که در از قدوسیه زند قصد

من کرد است و من که زان و صیرانم ناگاه

فوجی بزرگ اهل دران برعت و دران روان

و از فریب سیر و جوی ان شخص هوانا که را

بار باره کردند برسدیم که این فوج کینه

فاصل آن حضرت صلی الله علیه و آله است و دران حضرت

سید عالم نیز می آیند چون این سخن شنیدیم

خوشحال گشته برکناره روان روی عسکر مبارک استقام

و فوج فوج از اقام بزرگان روان گشته ناگاه

لوار می مبارک ان حضرت صلی الله علیه و آله ظاهر



گشت و آن حضرت بر تخت نشسته بودند
و مردمان از اطراف آن تخت را گرفته بودند
چون تخت مبارک نزد یک فقیر رسید آداب
بجا آورد و تضرع بسیار نمود آن حضرت نگاه
شفقت و بزم رحمت بکمال این کمتر فرموده و بفرمود
از راه فرمودند که این و بنزد عبدالخالق بخدوانی
ببرد تخت مبارک را در آن شد و من رخصت گشته
همراه آن شخص بطریق عبدالخالق بخدوانی راهی
شدم چنانچه راه را قطع نمودیم بناغی رسیدیم که
اوصاف آن قاری از حیطه تحریر و تقریر است و
در میان باغ جبهوتره است بسیار مطبوع و بر آن
جبهوتره حضرت عبدالخالق نشسته بودند و کردا

کرد ایشان چندین بزرگان مراقبین حلقه کرده
 اند و صورت حضرت خواجہ عبدالحق قدس سرہ العزیز
 خوب یاد میدارم کہ رخ کند و ریش سفید و مایه
 قد و کرد و جہرہ اند و در لباس سپید از سبب نورانی
 باطن بمثل افنا بوشن بنظر می آیند آن
 شخص ہمراہم را نزد یک حضرت عبدالحق مریہ
 کہ این کس علی جناب و رعایان علیہ الصلوٰۃ و السلام
 نزد شما فرستادند حضرت عبدالحق منور گشته
 باین فقیر بیشتر طلبیدند فقیر در میان حلقہ بزرگان
 مراقبین متصل حضرت عبدالحق رسیدیم اشتیاق تمام
 سر بر قدم مبارک ایشان نهادیم حضرت عبدالحق
 سر من از دست مبارک خویش برگزیدہ بمعانقہ



خویش را از فرزند و دست مرا گرفته بوی
کلمات از راه فرمودند که رخصت اظهار آن منت چون
بعد از بیداری فی الحال این واقعه را عرض حضرت فرمود
رسانیدم فرمودند که ترا در طریق علم شنیدیم بهره کلی
خواهد شد زیرا که بموجب حکم جناب پادشاه عالی
علیه السلام حضرت عبدالحمیدی که ترغیب شنیدند
بسیار متوجه اند و بعد از این اشاره بسیار از طفلان
این هم گانه روست بخوبی میسر شده است که ارقام
آن طولانی دارد و برای احوال و شکر و تحمید این محل
قدر کافی است **بسیار** بسکنم حوزیر کانرا این
بسیار با آن دو کردم اگر در دهه است **بعد از**
از نماز استغفار است و بکثره و بسم الرحمن الرحیم
یکبار در پیش پادشاه اشاره آنکه دست راست

نوشته است و یک مرتبه بخواند **ایضا** سوره فاتحه با
تسمیه بعد از فجر و ظهر و عصر است و بخوبی و بعد از
غروب یا زده مرتبه و بعد از نماز عشاء ده مرتبه
و در **ایضا** فاتحه تسمیه بوقت شب مع
بار در هر اول و آخر نافه مرتبه مداومت نماید
فراید بسیار معانی خواهد که بعد از نماز لا حول
ولا قوة الا بالله صد بار و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار و نفی
و بعد از نماز عشاء مع سه مرتبه در هر اول و آخر
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله
العلیم العظیم صد بار خوانده بر این مقام خود
فاتحه بخواند بشد برکات بسیار نازل خواهد شد

دیگر شهرها و احوال بسیار اند لیکن اگر فضل الهی
شامل حال است همین قدر است عزیز من فکرت
تمام کلمات سلوک نیست که در متابعت روح شریف
بمان و دل کوشیده در یاد حق بتبذیر محبت
بیکیف محض مستغرق که حق با ما را و جمیع امت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ندید که دارند بحضرت ^{الامام}
وفیر مولف که محمد رفیع الدین ابن شمس الدین لم کرم
این طریقه را از زیوای لکان طریقی از حضرت
خواجہ رحمت الله روحی و ایشان از حضرت سید شریف
مکی و ایشان از شیخ محمد طاهر و ایشان از شیخ
محمد و ایشان از شیخ شرف الدین مقبلی و ایشان
از شیخ سید ادم بنوری و ایشان از شیخ مجدد ^{الف}
نخشیخ احمد سرهندی و ایشان از شیخ خواجہ

باقی باله وایشان از شیخ خواجه محمد امینکی و
ایشان از خواجه درویش محمد وایشان از شیخ
خواجه محمد زاهد وایشان از شیخ خواجه عسکری
احرار وایشان از شیخ خواجه یعقوب قزاق
وایشان از شیخ قطب خواجه بهاء الدین نقشبندی
سرمایه وایشان از شیخ امیر کمال وایشان از
خواجه محمد بایاد اسکندر وایشان از شیخ خواجه
علاء الدین وایشان از شیخ خواجه محمود انجیر
نعمت وایشان از شیخ خواجه محمد عارف لوی
وایشان از شیخ خواجه عبدالغنی غنچه وایشان و
ایشان از شیخ خواجه یوسف همدانی وایشان
از شیخ ابوعیسی فارمدی وایشان از شیخ ابوالحسن

بانه

خرقانی و ایشان از شیخ بایزید بطایفی و ایشان
از شیخ المشایخ حضرت لایم جعفر الصادق علیه السلام
تا عنده و ایشان از شیخ قاسم بن محمد رضی الله عنه
و ایشان از شیخ سلمان فارسی رضی الله عنه
عنده و ایشان از امیر اموال بنی امییر
الصدیق رضی الله عنه و ایشان از زید بن
محمد مصطفی رضی الله عنه و ایشان از زید بن
عبد السلام ایشان از زید بن العالی بن جندب و
نیز حضرت لایم جعفر الصادق گرفته اند و این را
از پدر بزرگوار خود لایم محمد باقر رضی الله عنه
و ایشان از پدر بزرگوار خویش لایم زید بن العابدین
رضی الله عنه و ایشان از پدر بزرگوار خویش
لایم شهید حسین ابن علی رضی الله عنه و ایشان

کاتب احواف فقیر محمد بن الدین عرفه دار
نقشبندی برادر اسرار فاضل اخوان الصفا فاضل
زیر نشان بیوند قاضی ارفاع محمد اسرار